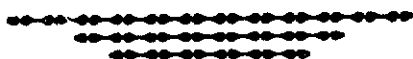


معمای هستی

افکاری که همه مخصوصاً جوانان را رنج میدهد



ما همیشه بدنبال « تازه‌ها » هستیم
شود و نشاط زندگی ما نیز مدیون آنها است !
واگر زندگی یکنواخت بود خیلی زود خسته میشدیم و زود با آن وداع میگفتیم .
شاید بهمین جهت است که حوادث زندگی ، امروز خود را در قیافه های تازه ای
بما نشان میدهند ، تا توجه ما را بیشتر بخود جلب کنند .
واگر « جوانان » و از آن بیشتر « کودکان » دارای نشاط بیشتری هستند بخاطر
همین است که دنیا در نظر آنها تازه های بیشتری دارد .
من نیز در آن روز که بخود آمدم و فکرم راه استقلال را در پیش گرفت همان
دورانی که مردم نام « بلوغ » بر آن میگذارند ، مانند همه، همه چیز برایم تازگی داشت
ولی پیش از همه در « اسرار هستی » اندیشه میکردم . و همیشه سؤالات گوناگونی مغز
مرا آزار میداد .
این پرسشها در نظرم بصورت کوههای سهمگین و خطرناکی جلوه میکرد که با
نوکهای بلند و تیز خود دل آسمان فکر را شکافته و همچنان پیش میرفتند .
درست احساس میکردم که فکر من در برابر این پرسشها مانند « قایق کوچکی »
است که در يك دریای بی کران و عمیق گرفتار طوفان شده باشد و در میان امواج خرد-
کننده نزدیک است درهم بشکند .
گاهی آرزو میکردم ای کاش مرغ سبکبال روحم از این قفس که نامش تن است آزاد
میشد و بر فراز آسمانها آنجا که فرشتگان در حرکتند ، پرواز میکرد ، شاید پاسخ این
پرسشها را در آنجا بجویم .
این پرسشها مانند سنگهای سنگین روی سینه من فشار میداد و درون جانم را
میخورد ، ولی تنها باین امید که شاید روزی پاسخ آنها را بیابم دلخوش بودم !

آری تنها همین امید مرا زنده نگه میداشت .

اکنون اجازه میخوام این سؤالات ، این گره های پیچیده روح را برای شما بازگویم ، چون قول دادم احساسی را که در آن روزها بمن دست میداد برای شما مجسم کنم .

* فکر میکردم اینهمه ستاره های درخشان و پر فروغ ، این کهکشانها و سحابیها ، این جهانهای اسرارآمیز و باشکوهی که تنها موج ضعیفی از هستی خود را بسوی ما میفرستند ، و بدنبال آن هزاران خیال در دل ما بر میانگیزند ، برای چه منظوری بوجود آمده اند ؟ اصلا هدف آفرینش چیست ؟

چرا ما برای چه منظوری قدم در این جهان گذارده ایم ؟

از کجا آمده ایم ؟

و به کجا خواهیم رفت ؟

و آمدن و رفتن ما چه حاصلی دارد ؟

ما که در آفرینش خود اختیاری نداشته ایم ، بدلیل اینکه نه در زمان ، و نه در مکان تولد ما ، و نه در هیچیک از مشخصات وجود ما ، با ما مشورت نشده است ، پس در این میان چه نقشی داریم ؟

* آیا اساساً جهان هستی «آفریدگاری» داشته که طبق «نقشه و هدف» خاصی آنرا پی ریزی کرده ، و باینجا آورده ، و درآینده نیز طبق همان نقشه مخصوص آنرا بسوی مقصد حساب شده ای پیش میبرد ؟

باینکه عوامل مبهم پیش بینی نشده و بدون هدف ، با مرور زمان ، جهان را بصورت کنونی درآورده اند ، و همانها نیز در این راه بی سرانجامی که جهان در پیش دارد آنرا بجلو میرانند ، نه نقشه ای در کار بوده ، و نه فکر و هدفی .

* اصلاً فکر در باره همین «زمان» یکی از چیزهایی بود که روح مرا آزار میداد ، این زمان چیست و از کجا پیدا شده و تا کی خواهد بود؟! و پیش از آنکه زمان به وجود آید در جهان چه بود ؟

و اگر آفتاب و ماه و کره زمین وجود نداشت و ما در گوشه ای از این فضای لایتناهی زندگی یکنواختی داشتیم چگونه گردش چرخ زمان را احساس میکردیم ؟ آیا این دقایق و ساعات ، باز در آن حال بر فکر ما سنگینی داشت ؟

* آیا راست است که ما «سرنوشت» معینی داریم که از قبل پیش بینی شده ، و خواه ناخواه باید در برابر آن سرتسلیم فرود آریم ؟ اگر چنین است پس چرا ما بیهوده برای سعادت و

خوشبختی خود تلاش می‌کنیم مگر سرنوشت را میتوان تغییر داد؟

* موضوع «روح و فکر» که از همه چیزها نزدیکتر است و همه این دردها را از آن داریم، نیزیکی از پیچیده‌ترین معماهای من بود، که فکر درباره آن، یعنی فکر درباره همین «فکر» مرا خسته میکرد.

اینها نمونه‌ای از سئوالات ناراحت‌کننده و بی‌سرانجام من بود: «سئوالاتی» در پیرامون معمای آفرینش، از خلقت انسان، نقطه‌ای که وجود از آن سرچشمه میگردد، در پائینی که سرانجام به آن میریزد، مسئله سرنوشت و مسائل دیگری از این قبیل.

این پرسشها اطراف فکر مرا مانند ابرهای متراکم و ضخیمی فرا گرفته بود و آنرا فشار میداد. درست است که در يك خانواده مذهبی پرورش یافته بودم و طبیعا یکنوع ایمان تقلیدی بخدا داشتم. ولی چگونه میتوانستم تنها باین مقدار قناعت کنم و بدون هیچگونه دلیل منطقی در برابر این پاسخها تسلیم شوم؟

بروز این افکار نشانه تحول جدیدی در زندگی و گام نهادن در راهی طولانی و پرخطر بود.

* * *

دوران بلوغ، دوران پرسشها

اکنون که کمی از زندگی گذشته خود را برای شما شرح دادم و دانستید آن روزها با چه افکاری دست بگریبان بودم لازم است این جمله را نیز بآن اضافه کنم که مطالعات بعدی من نشان داد که این گونه افکار برای بسیاری افراد همراه دوران بلوغ، یا کمی عقب‌تر، پیدا میشود که دوران آن در بعضی کوتاه و زودگذر، و در بعضی بعکس طولانی و ناراحت‌کننده است.

ولی آیا میدانید که پیدایش این گونه سئوالات در مغز انسان نباید موجب نگرانی باشد چه اینکه نشانه استقلال روحی و بلوغ فکری و دلیل شکوفان شدن استعدادهای درونی اوست آری اینها علائم امید بخشی از يك مرحله نوین زندگی انسان است، همه کسانی که «بلوغ فکری» آنها همزمان با «بلوغ جسمی و فیزیولوژیکی» آنان آغاز میگردد در سنین بلوغ در درپائینی از اینگونه افکار غوطه‌ور میشوند که برای رهائی از آنها به وسیله‌ای دست میزنند، ولی برای آنها که بلوغ فکریشان بعدها فرا میرسد مدتی طول می‌کشد تا قیافه چنین سئوالات از ذوایای افکارشان سر بیرون بیاورند.

و طبیعا برای کسانی که همیشه از نظر فکری و روانی در حال کودکی بسر میبرند و هرگز دوران بلوغ را بخود نمی‌بینند، هرگز چنین سئوالات ناراحت‌کننده‌ای پیش نخواهد آمد

آنها همیشه در يك حال «آرامش» و «بیخبری» بسر میبرند ، چون هرگز استقلال فکری پیدا نکرده اند .

در هر صورت شما هم هیچگاه از پیدایش چنین افکاری نباید ناراحت شوید ، اینها نشانه شکوفان شدن استعداد فکری شماست ، و دلیل بر این است که وارد مرحله نوبنی یعنی مرحله بلوغ فکری ، از زندگی شده اید .

اگر اینگونه افکار برای شما پیداشد بدانید شما از مرحله تقلید و وابستگی قدم بیرون گذارده ، وارد مرحله استقلال شده اید ، باید بکوشید راه حل منطقی وقانع کننده این سئوالات را پیدا کنید .

البته بهمان اندازه که پیدایش چنین افکاری در مغز انسان امید بخش است اگر پاسخ صحیحی باین پرسشها داده نشود خطر ناک خواهد بود ، زیرا در این حال « تلاش آمیخته با امید» جای خود را بیک نوع « خمودی و یأس و بدینی » نسبت ب همه چیز خواهد سپرد . لذا بسیار دیده شده که عده ای از جوانان بر اثر نیافتن پاسخ صحیح این سئوالات ، برای رهایی از چنگال این گونه اندیشه ها پناه به سرگرمیهای غلط و اشباع بی قید و شرط غرائز گوناگونی که در این سالها بیدار میشود ، میبرند ، و میکوشند از این راه یکنوع آرامش خیالی و نادرست ، برای خود فراهم سازند .

این يك امر طبیعی است که انسان هنگامی که قدم در يك محیط تازه میگذارد همه چیز برای او مبهم و سؤال انگیز است ، و میکوشد بکمک اندیشه و فکر این پرده های ابهام را بشکافد و اسرار پشت پرده را ببیند .

در حقیقت تازگی این محیط هنگامی آغاز میشود که انسان وارد مرحله بلوغ فکری میگردد ، در چنین زمانی هر کس جهان را بادی تازه ای مینگرد و طبعاً پرسشهای گوناگونی برای او پیدا می شود ..

(بقیه دارد)

(بقیه از صفحه ۳۰) درسش میان لذت يك فرد- در این جهان- و آن سرای درخواهی یافت که زندگی دومین نامحدود و دونا بر این بیشتر است . اگر کسی این جهان را بر میگزیند تنها شماره يك را در برابر عددی نامحدود قرار میدهد بدینگونه درست نیست که همیشه این را از آن بهتر بدانیم زیرا این موضوع باندازه هر دو بستگی دارد (الاحیاء ص ۳۶۵).

در این بازگویی و باز نویسی دیدیم که نظر پاسکال بیشتر به سخن کوتاه علی (ع) همانند است. بنابراین پیشین بودن ایجاد فکر استدلال پاسکال (فرض پاسکال Pascal's bet) به این همدم خردمند و بزرگ پیامبر - علی بن ابیطالب - برمی گردد. پایان